اهمیت زبان برنامه نویسی

خاطره المنطق را چندین بار خدمت شما گفته‌ام. در صحن مسجد فاطمیه دو نفر از آقایان بودند که مباحثه می‌کردیم. سال‌ها گذشته و این خاطره ماندنی است. خُب آن آقایان حرف بزن بودند و خوش ذهن بودند. ما که مباحثه می‌کردیم چیزهایی می‌گفتند. وقتی طرف مباحثه شما حرف زن هست، خواهی و نخواهی به فکر می‌افتی. روی صحن مسجد بودیم؛ هنوز آجرهای قدیمی بود. مباحثه می‌کردیم. وقتی بحث مطرح می‌شد، گاهی بین مباحثه یک حیثیات متعدد در ذهن سان پیدا می‌کرد. جلوی چشم می‌آمد. آن وقت این حال من بود. باور نمی‌کنی که حال یأس بود. شما می‌گویی من ضعیف بودم. اما این حال خودم بود. مأیوس از اینکه این حیثیات به این زودی از هم جدا شوند. همه اینها هست، اما تا بخواهیم این حیث را از حیث دیگر جدا کنیم، چه منظراتی و چه مباحثاتی! اصلاً مأیوس بودم؛ باباب ولش کن! یک چیزی گفتیم و بخشی از آن هست، باید بگوییم چاره‌ای نیست. باید با آن بسازیم. تا اینکه چندین سال بعدش با دستگاه‌های امروزی و زبان‌های برنامه‌نویسی آشنا شدم. از آن یأس یک نفس راحتی کشیدم. می‌دانی چرا؟ وقتی دو انسان بحث می‌کنند زبان مشترک دارند؛ او می‌گوید حرف من را نفهمیدی، من که نمی‌خواهم این را بگویم. گاهی او می‌فهمد که حرف او را رد کرد. گاهی می‌بینند حرف من این نیست. من قانع نشدم و من می‌خواهم چیز دیگری بگویم. انسان‌ها این را دارند. تا آن حیثیات جدا شود و برای آن اسم بگذارند.

اما سر و کار بشر با سلول‌های حافظه دستگاه کامپیوتر و برنامه‌نویسی شد. برنامه‌نویس برنامه می‌نویسد، مقصودی دارد. آن برنامه غلط جواب را می‌دهد. می‌گویند باگ و دیباگ. ببینید هرگز نمی‌توانند با مشت به این دستگاه بزنند و بگویند چرا حرف من را نفهمیدی! نمی‌توانند این کار را بکنند. سر و کارش با سلول‌های حافظه بی جان است. با زبان بیزبانی سلول‌ها می‌گویند خودت را اصلاح کن. تو داری اشتباه می‌کنی! یک چیزی در کار است که من اشتباه جواب می‌دهم. لذا گفتم به سرعت این حیثیات جدا می‌شود. و الآن اینطور هست. لذا در طلبگی سفارش می‌کردم که قدر این زبان‌ها را بدانید. به این خاطر بود. یعنی این سلول بی جان، بشر را مجبور کرد حیثیاتی که قرار بود چندین سال نواغ روی آن بحث کنند تا جدا شود، با همین زبان بی زبانی مدام می‌رود و بر می‌گردد و می‌بینند من این حیثیات را مخلوط می‌کردم. این با این فرق دارد. الآن به این صورت است. اگر الآن به این زبان‌ها بروید دو عنوان دارند که اگر چندین ماه کار عملی نکنید، نمی‌توانید تشخیص بدهید که فرق اینها چیست. در آخر هم سر در نمی‌آورید. شبیه شوخی است که آسید محمد کاظم می‌گفتند. شاید شوخی سیدی بوده. می‌فرمودند همه فقه برای من واضح شده الا دماء ثلاثه! خُب حالش این جور حالی است که واضح شدنش به آن منوط است.

حاج آقای حسن زاده در درس زیاد می‌فرمودند. می‌فرمودند دو خانم محضر امام صادق علیه‌السلام آمدند و از دماء ثلاثه سؤال کردند. حضرت توضیحاتی دادند، یکی به دیگری رو کرد و گفت آقا خانم هستند؟! خدا به این صورت حجت قرار می‌دهد. حجتی قرار می‌دهد که فقیه بلند بالایی مثل سید می‌گویند دماء ثلاثه واضح نمی‌شود اما کسی که حجت خدا است حال آن زن را بیشتر از خود او می‌فهمد. امام رضا علیه‌السلام به مامون گفتند که به مادرش اشبه است. معروف است. حضرت می‌خواستند بگویند ما از اندرون تو خبر داریم، خیالت نرسد که اینطور نیست.

شاگرد: دو عنوانی که خیلی شبیه هم بودند چیست؟

استاد: گفتم عنوانی می‌آید که شما می‌گویید با هم چه فرقی دارند. الآن با نگاه جلیل خیلی سختمان است که فرق آن‌ها را بفهمیم. اما وقتی دست به کار شدید می‌بینید مدتی فکر برده و مدتی رفته‌برگشت شده تا فهمیدند این دو با هم فرق می‌کنند. منظور من این است. از این سنخ زیاد است.

والحمد لله رب العالمین

بازبینی #1
ایجاد شده 4 آوریل 2026 14:02:53 توسط ... .
به روزرسانی شده 4 آوریل 2026 14:03:24 توسط ... .